

آوردن این مطالب نه به معنای تأییدست و نه به تبلیغ و نه ...

- حسن یوسفی اشکوری : روحانیت و انقلاب ؛
  - شیرین عبادی : حقوق زنان پس از انقلاب ؛
  - ناصر فرید : علل سقوط رژیم محمد رضا شاه
- ( «ایران فردا» ، سال دوم ، شماره ۱۱ ، بهمن و اسفند ۷۲ )

شماره

۱۱

# ایران فردا ۱۰۵

سال دوم، شماره یازدهم  
بهمن و اسفند ۱۳۷۲  
نشریه اجتماعی - اجتماعی - علمی  
۱۰۰۰ ریال



• به کجایی رویم؟ / سر مقاله • تحولات نظام حقوقی بعد از انقلاب / دکتر ناصر کاتوزیان • روحانیت و انقلاب / حسن یوسفی اشکوری • تحول ساختار سیاسی بعد از انقلاب / مهدیس مجید بهزادی • گناهی به تحولات و سیاستهای پولی کشور بعد از انقلاب / دکتر فریدرز ریس دانا • انقلاب، وضعیت و آرمانگویی / بهمنس مجید نولانی • بی‌انگونی اجتماعی / میزگردی با حضور آقایان دکتر باطنی، دکتر پراگنی و دکتر بشیریه • حقوق زنان پس از انقلاب / شیرین عبادی • برنامه بحران دوم - تغییر نقش یا تغییر شرایط / مساحبه با دکتر حسین عطیعی • ای بدلیا بمانده در همه رنگه / پرویز خورشید • نادمان ماندنی یاد محمد نصراللهی



بهار نشر سخن، رستن، چو شین  
 و جارشیدن بر عهد فرزندان کین  
 مبارک سبار  
 ایران فردا



بنام آنکه جان را فکرت آموخت

# ایران فردا

نشریه اقتصادی - اجتماعی - علمی  
 سال دوم شماره یازدهم، بهمن و اسفند ۱۳۷۲  
 صاحب امتیاز و مدیر مسئول: عزت‌الله سبحانی

طرح روی جلد: اثر: علیرضا اسپهبد

طرحها و سرکلیشه‌ها: احمد رضا دالوند،  
 صفحه آرایی: پ. باشی

- حروفچینی: کوشش
- لیتوگرافی: نصر
- چاپ: سحاب
- نشانی مجله: صندوق پستی ۸۳۱-۱۶۱۱۵
- تلفن پخش: ۸۸۲۳۲۸۲
- ایران فردا از همکاری همه علاقمندان و صاحب نظران استقبال می‌کند.
- حق ویرایش و تلخیص مطالب ارسالی برای ایران فردا محفوظ است.
- لطفاً مطالب ارسالی را بر روی یک طرف کاغذ و با خط خوانا بنویسید.
- ارسال متن اصلی مقالات ترجمه شده ما را در ارائه بهتر مطلب یاری می‌کند.
- مقالات ارسالی پس فرستاده نمی‌شوند.

۲	● سرمقاله	به کجا می‌رویم	
۶	● ویژه‌نامه	تحولات نظام حقوقی بعد از انقلاب	دکتر ناصر کاتوزیان
۹		روحانیت و انقلاب	حسن یوسفی اشکوری
۱۱		تحول ساختار سیاسی بعد از انقلاب	مهندس محمد بهزادی
۱۴		نگاهی به تحولات و سیاستهای پولی کشور بعد از انقلاب	دکتر فریبرز رئیس دانا
۱۷		انقلاب، واقعیت و آرمانگرایی	مهندس مجید تولائی
۲۰		انقلاب ایران، فراز و فرود اسلام نوگرا	مسعود پدram
۲۳		جامعه درمانده و کنش سوگ	سعید مدنی
۲۶	● اجتماعی	بی‌تفاوتی اجتماعی	میزگرد
۳۴		حقوق زنان پس از انقلاب	شیرین عبادی
۳۶	● اقتصادی	برنامه پنجساله دوم، تغییر نگرش یا تغییر شرایط	مصاحبه با دکتر حسین عظیمی
۴۳		افسون «پول باوری» و افسانه «تقدیرنگی در ایران»	کمال اطهاری
۵۰	● ادبی	ای به دنیا نیامده در همه رنگ زیبا...	پرویز خرسند
۵۲		شعر	
۵۳		غم مخور سال دگر نان می‌خوری	دکتر محمود درگاهی
۵۶	● مسائل خارجی	تنش‌های شدید در منطقه بالکان «لوموند دیپلماتیک مارس ۱۹۹۳» ترجمه مهندس حمید توحی	
۶۴		جنگ رسانه‌ها - گفتگو با نناد پنه‌نیچ مدیر تلویزیون سارایوو	ترجمه پروین سعیدی
۶۶		«الجزایر - نگاهی از درون»	منصور همami
۶۸	● تاریخ معاصر	نفث و استقلال اقتصادی	حمیدرضا عابدزاده
۷۳		کتابی در تاریخ انقلاب با چند ویژگی برجسته	حسن یوسفی اشکوری
۷۶	● مقالات وارده	ریشه یابی علل سقوط رژیم محمدرضا شاه	سرلشکر بازنشسته ناصر فرید
۷۸	● اخبار فردا		
۸۰		تنها صداست که می‌ماند «یادمان ماندنی یاد محمد نصراللهی»	

# روحانیت و انقلاب

## (گذشته، حال و آینده روحانیت شیعه)

حسن یوسفی اشکوری

بیشتر بود. به‌ویژه از اواسط دوران صفوی (سده یازدهم) که آن سلسله رویه فروپاشی و زوال می‌رفت، حوزه نفوذ سیاسی و اجتماعی نهاد علما در کنار سلطنت بیشتر می‌شد.

پس از فروپاشی صفویه، که بی‌گمان نهاد علما سهمی مهم در آن داشت، مدتی اقتدار علما کاستی گرفت، اما با تأسیس سلطنت سلسله قاجار، به‌ویژه در دوران سلطنت فتحعلی‌شاه، اقتدار دیرین تجدید شد و حتی در نیمه دوم سلطنت فتحعلی‌شاه فزون‌تر از دوران صفوی شد. این اقتدار در دوران نهضت مشروطیت تقویت شد. هر چند در دوران پهلوی اول، قدرت اجتماعی علما محدود شد، اما پس از آن در سده‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۴۰، این قدرت تا حدودی تجدید شد.

قدرت تاریخی نهاد علما، که دیگر به‌صورت یک سنت درآمده بود، با ادعای اعتقادی «نهایت عام از امام غایب» - درست در موقعی که به‌نظر می‌رسید قدرت علما کاملاً به‌تحلیل رفته و حتی گروهی بر این عقیده بودند که به‌طور کلی دوران نفوذ اجتماعی آنان به‌پایان رسیده است - به‌وسیله یکی از علما

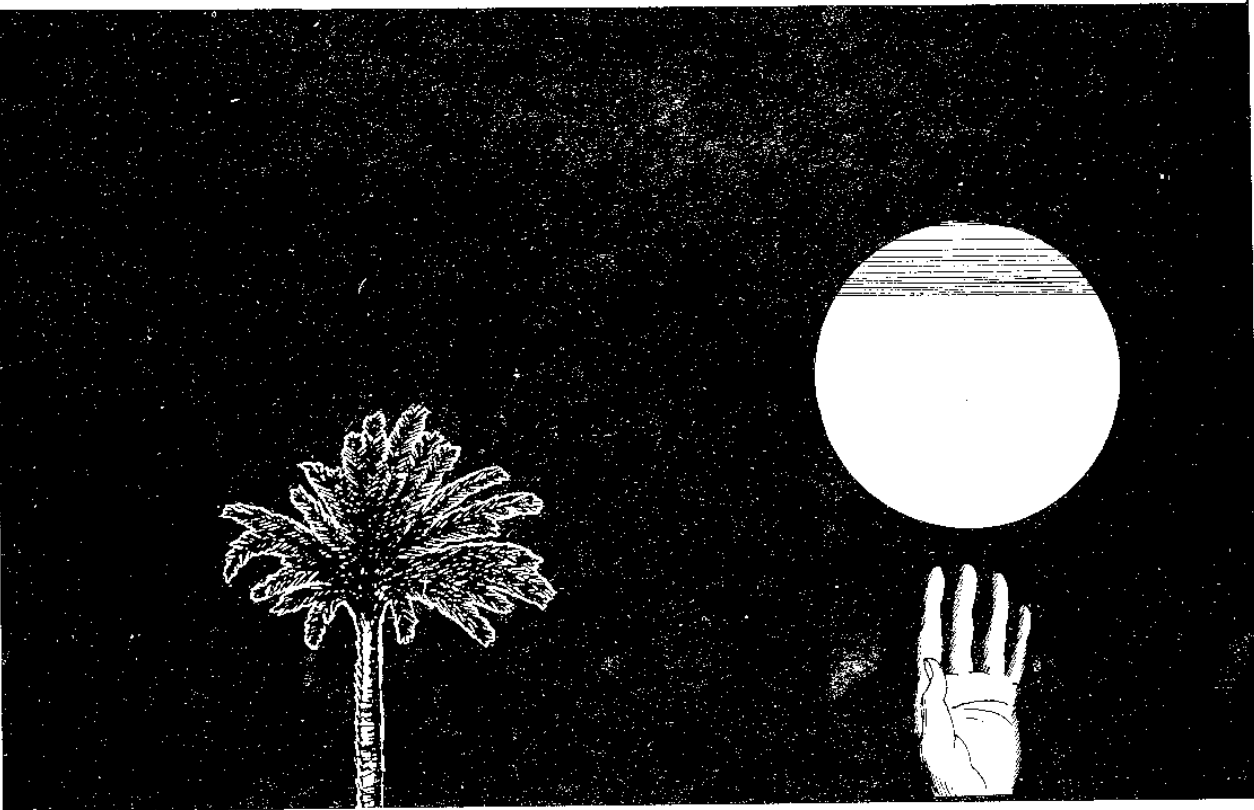
سنی، طبقه و نهاد علمای شیعه شکل گرفت و در سده پنجم و سپس هفتم و هشتم گسترش یافت و به‌اقتدار اجتماعی و علمی و فرهنگی و حتی سیاسی رسید. دلیل عمده تأخیر در شکل‌گیری نهاد علمای شیعه به‌مثابه یک نهاد مستقل و مقتدر، حضور امامان دوازده‌گانه بوده است که با وجود آنان علما و متفکران و فقیهان مستقل (همانند نهاد علمای سنی) ناممکن و حتی نامعقول بود. به‌همین دلیل، با تأسیس نهاد مستقل علمای شیعه، علوم و معارف و فرهنگ مستقل شیعی (در ادامه نهضت فرهنگی مستقل امامان) رویه گسترش و تعمیق و طبقه‌بندی و نظم و بالندگی نهاد و در سده هشتم به‌اوج خود رسید.

هرچند سده نهم دوران قبض قدرت علمی و اجتماعی علما شیعه است، اما در سده دهم، با قدرت یافتن پادشاهان شیعی صفوی در ایران، نهاد علما تجدید حیات کرد و رویه بسط و نفوذ بیشتر نهاد. با این‌که اعتدالی علمی دوران صفوی با اعتدالی آن در سده هفتم و هشتم برابری نیست، اما اقتدار سیاسی و اجتماعی علما و فقیهان، به‌دلیل پیوند وثیق با نهاد سلطنت، به‌طور اساسی با گذشته متفاوت و به‌مراتب

بی‌تردید «روحانیت شیعه» در انقلاب اسلامی ایران سهمی مهم دارد. اما باید توجه داشت که این طبقه، با وقوع انقلاب و ایفاء نقش در مراحل مختلف انقلاب و به‌ویژه با حاکمیت و استقرار نظام حکومتی «جمهوری اسلامی مبتنی بر ولایت فقیه»، از یک مرحله تاریخی بلند به‌مرحله دیگری وارد شده که به‌طور اساسی با گذشته متفاوت و حتی متضاد است. شناخت درست و دقیق این دو مرحله، هم برای روحانیون (اعم از حاکم و غیرحاکم) و هم برای دیگران (اعم از روشنفکران و توده مردم) یک ضرورت است.

### خصوصیات مرحله اول روحانیت

«طلقه علما» و یا «نهاد علما»، که ما امروز اصطلاحاً آن را «روحانیت» و به‌افراد آن «روحانی» می‌گوییم، در اسلام، در سالیان نخستین پس از رحلت پیامبر اسلام از میان «صحابه» پدید آمد و مراحل تکاملی خود را در طی دو قرن طی کرد و در اواسط سده سوم هجری به‌اوج اقتدار و گسترش و کمان خود رسید. اما در شیعه وضعیت به‌گونه‌ای دیگر بود یعنی درست در آغاز سیر نزولی و محدودیت علما



بلند پایه این، از پایگاه «مرجعیت دینی»، امام خمینی، به‌بهرترین شکل و با استفاده از مردمی‌ترین شیوه مورد استفاده قرار گرفت و تا سطح رهبری سیاسی انقلاب و سپس تأسیس دولت و نظام جدید حکومتی در ایران و آنگاه تا حد داعیه رهبری کل مسلمانان جهان فرآمد.

آنچه گفته شد، تصویری بسیار کلی و عام از چگونگی شکل‌گیری نهاد علمای شیعه و سپس دورانهای متفاوت تاریخی این نهاد بود، و نیز اشارتی بود به‌تکوین قدرت سیاسی و اجتماعی این نهاد و ماهیت آن و اینکه دستمایه تاریخی «ولایت فقیه» و شخص رهبر انقلاب چه بود. یعنی، درست است که ولایت فقیه به‌معنای کنونی آن، کاملاً تازه و جدید است، اما باید توجه داشت مبانی و منظومه و زمینه‌های تاریخی و اجتماعی و سیاسی آن در طول ده قرن ساخته و پرداخته شده است.

مفاهیمی چون «نیابت خاص» و سپس «نیابت عام»، «فقاہت»، «مرجعیت»، «تقلید» و رابطه «مقلد» و «مقلد»، «اخذ خمس» و «سهم امام»، «اجرای حدود به‌وسیله فقیه»، اعلام «وجوب اصل امر به‌معروف و نهی از منکر» به‌وسیله وحید بهبهانی در سده دوازدهم، اعلام «وجوب تقلید از اعلم» و جای افتادن آن به‌وسیله «شیخ مرتضی انصاری» در سده سیزدهم و نظریه صلاح‌احمد تراقی در کتاب «عوائدالایام» مبنی بر لزوم اطاعت سلاطین از فقیهان در امور شرعی و در نهایت ورود چندتن از فقیهان برجسته و طراز اوّل در جنبش مشروطیت تا سطح رهبری در سده چهاردهم، جمله‌گی زمینه‌سازی نظری و عملی نظریه «ولایت فقیه» و جای افتادن آن در آغاز سده پانزدهم هجری و تأسیس «جمهوری اسلامی برپایه ولایت فقیه» شد.

با اینکه دستگاه روحانیت و نهاد علماء در طول این هزار سال، دارای سرفصلهای مختلف بوده و دچار تحولات گوناگون و متنوع شده و چهره‌های گوناگون و حتی در پاره‌ای موارد متضاد از خود نشان داده است، اما در یک چیز ثابت و وفادار بوده و هرگز از آن عدول نکرده است، و آن، روی برتافتن از «زمانمندی» و تشکیل حکومت یا عنوان شرعی «حکومت اسلامی» است. از آغاز غیبت کبری (سال ۳۲۹) تا زمان امام خمینی (سال ۱۳۴۸ شمسی)، هیچ فقهی ادعای حکومت و زعامت سیاسی برای خود و یا فقیهان دیگر نکرده است. شاید این امر عوامل مختلف داشته است، اما قطعاً مهمترین عامل آن منع اعتقادی بوده که در تفکر کلامی شیعه مبنی بر: ۱ - وجوب تعیین امام برای خداوند، ۲ - تعیین امام از طریق وصایت، ۳ - مشروعیت انحصاری معصوم در تشکیل حکومت، ۴ - تعیین امامان حق و معصوم در دوازده تن، ۵ -

اعتقاد راسخ به‌زنده بودن و غیبت امام دوازدهم و اصل انتظار، وجود داشته است.

### ویژگیهای مرحله دوم روحانیت

اگر قبول کنیم که مهمترین خصوصیت روحانیت شیعه تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ این بود که به‌هر دلیل مدعی حکومت و تأسیس دولت نبود (آن هم از نوع شرعی آن)، می‌توانیم بگوئیم که مهمترین ویژگی روحانیت کنونی (البته مدافعان ولایت فقیه) این است که مدعی تشکیل دولت شرعی و دینی و اسلامی (که تاکنون در شمار حق انحصاری امام غایب بود) می‌باشد؛ و این نقطه عطفی است بزرگ و تعیین کننده. این نقطه عطف چندین مهم است که به‌طور کلی و اساسی روحانیت را وارد مرحله‌ای کاملاً تازه و متفاوت و حتی متضاد با گذشته هزارساله می‌کند. فکر و فرهنگ و کلام و عقاید و سنن و شعائر شیعی در طول ده قرن با تلاش مستمر علماء حول محور جانشین ذاتی هر نوع حکومتی به‌جز حکومت موصوم شکل گرفته بود. این فرهنگ به‌طور طبیعی، هرچندگاه علماء را به‌لحاظ نفوذ کلام و اقتدار اجتماعی و گاه سیاسی تا سطح زمامداران با نفوذ بالا می‌برد، اما هیچ‌گاه آنان را به‌جای زمامدار عرفی و سیاسی و سلطان نمی‌نشانده. لذا نهاد علماء همواره به‌نوعی و در مراحل عمومی و مردمی باقی می‌ماند. به‌ویژه روحانیون سطوح پایین در بلاد و شهرهای کوچک و روستاها در کنار زندگی عادی و روزانه مردم کوچه و بازار باقی می‌ماندند. همین خصوصیت و توان بالقوه، بارها (مثلاً در نهضت تباکو، مشروطیت، نهضت ملی) روحانیت راه عملی‌رغم پیوستگی با سلطنت و قدرت حاکم، در کنار مردم قرارداد و آنها را تا حدودی به‌سوی دفاع از خواسته‌های سیاسی و عدالت‌خواهانه عامه، سوق داد.

اما اکنون اوضاع کاملاً دگرگون شده است. طبیعی است، با به‌دست آوردن قدرت سیاسی و اجرایی به‌وسیله روحانیت و ادعای تأسیس حکومت شرعی، تمامی فکر و اندیشه کلامی و اعتقادی و سیاسی و معارف و به‌ویژه فقه و عقاید (مانند مرجعیت و ولایت ...) حول مواضع جدید علماء شکل خواهد گرفت؛ و در نهایت سرنوشت روحانیت را در آینده به‌گونه‌ای کاملاً متفاوت با گذشته رقم خواهد زد. آثار این مسأله نیز به‌صورت بحران فکری و ایدئولوژیک و نظریات فقهی و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی تازه روزبروز آشکارتر می‌شود. مفاهیمی چون ولایت، رهبری، مرجعیت، فقاہت، تقلید، امامت و... و نقش و جایگاه آنها و حوزه هرکدام، به‌طور اساسی در حال دگرگونی است.

قدردان آن است که این مقوله‌ها به‌صورت گذشته و با تعریفها و نقش پیشین، اصلاً پاسخگوی مشکلات و مسایل جاری فعلی نیست. اینکه در آینده این مفاهیم و در نتیجه سرنوشت روحانیت و به‌تبع آن سرنوشت اعتقادات شیعه و جامعه شیعی بهتر و متکاملتر خواهد شد یا نه، امر دیگری است و اکنون موردنظر ما نیست. هرچه هست آینده با ضوابط و معیارهای گذشته قابل تحلیل نیست. از این رو، در میان عامه بودن، و یا مدعی رهبری مردم در برابر حکومتها و دولتها و قدرتمندان بودن، برای روحانیون آینده، ذاتاً و طبیعتاً ممکن نیست. چرا که امکان بالقوه مردمی دیروز به‌قدرت بالفعل حاکم در امروز بدل شده است. می‌توان گفت که روحانیت اساساً در زمینه نظریه سیاسی تغییر ماهیت و تغییر موضع داده و لذا نقش اجتماعی آن نیز در نقطه مقابل گذشته قرار گرفته است. اینکه این تغییر و تحوّل مثبت است یا منفی، سخن دیگری است، ولی تحوّل است که روی داده است. البته هنوز این تعارض گذشته و حال چندان آشکار نیست و آثارش را به‌خوبی آشکار نکرده است. دلیل آن نیز استفاده از سرمایه هزارساله روحانیت و اندوخته فرهنگی و اجتماعی چندین قرن است. در واقع روحانیت از اعتبار هزارساله خود بهره می‌برد و از طرف دیگر، تکیه به‌انتقالبی دارد که براساس باورهای دینی مردم و وجدان تاریخی شیعی اکثریت جامعه ایران پیروز شده است؛ و این محمل نیرومندی است. شاید از آن دو مهمتر، شخصیت ممتاز و استثنایی امام خمینی است که با توجه به خصوصیات و موفقت ایشان در احراز رهبری سیاسی انقلاب، روحانیت را از انزوا بیرون آورد و در واقع قدرت بالقوه آنان را به‌فعلیت رساند. امام خمینی هم روحانیت را احیا کرد و هم ولایت فقیه را - و بدین ترتیب ورود روحانیت به‌مرحله جدید را - ممکن گردانید. بی‌گمان، هنوز هم از منزلت ویژه ایشان در تقویت روحانیت فعلی استفاده می‌شود. البته، هیچ یک از این عوامل سه‌گانه، در آینده را تغییر نخواهد داد و روحانیت را از موقعیت متفاوت جدید، جدا نخواهد کرد.

البته، یک واقعیت سمنکن است سیر تحوّل کنونی روحانیت را در آینده دچار وقفه و یا دگرگونی کند. و آن، این است که بخشی از مجموعه روحانیت شیعه در ایران و عراق و جاهای دیگر، با تحوّل فعلی (احراز قدرت سیاسی به‌وسیله روحانیت) مخالفند. اگر این گروه توان آسیب دیده خود را بازسازی کند و بتواند روحانیت سیاسی شده کنونی را تحت‌الشعاع قرار دهند و یا آن را در جریان تاریخی و سنتی نهاد علماء مستحیل سازد، در آن صورت، روند روبه‌رشد کنونی متوقف و احتمالاً به‌گونه‌ای دیگر ادامه خواهد یافت.



## حقوق زنان پس از انقلاب

شیرین عبادی

قصاص کنند باید پرداخت دیه قبل از قصاص باشد. بنابراین می‌بینیم اگر مردی، زنی را عمداً بکشد، اجرای عدالت یعنی قصاص قاتل، موکول به پرداخت «نصف دیه» است و چون ممکن است تهیه آن برای شاکی (خانواده مقتوله) دشوار باشد، لذا می‌تواند مانعی در جهت اجرای عدالت محسوب گردد.

نکته جالب توجه آنست که این شرط فقط در مورد مسلمانان رعایت نمی‌شود، بلکه در مورد غیرمسلمانان هم باید اجرا شود. ماده ۲۱۰ قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۷۰ مقرر داشته است: «هرگاه کافر ذمی عمداً کافر ذمی دیگر را بکشد قصاص می‌شود، اگرچه پیر و دو دین مختلف باشند و اگر مقتول زن ذمی باشد باید ولی او قبل از قصاص نصف دیه مرد ذمی را به قاتل بپردازد». بنابراین اگر مردی مسیحی، زنی مسیحی را عمداً به قتل رساند، هرچند که در دین آنها ممکن است زن و مرد مساوی باشند، قبل از قصاص قاتل باید نصف دیه را به او بپردازد.

در برخی از مسائل، شهادت زنان قابلیت استماع

به دو ماده از قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۷۰ که ذیلاً درج می‌گردد توجه کنید:

ماده ۳۰۰: «دیه قتل زن مسلمان خواه عمدی خواه غیرعمدی، نصف دیه مرد مسلمان است».

ماده ۴۳۵: «قطع دو بیضه دهنه کامل، قطع بیضه چپ دوثلث دیه و قطع بیضه راست ثلث دیه دارد».

تبصره - فرقی در حکم مذکور بین جوان و پیر و کودک و بزرگ و عنین و سالم و مانند آن نیست». از تلفیق دو ماده مذکور این طور استنباط می‌شود که بها و ارزش جان یک زن با تمام شخصیت و معلومات و تقوایش، نصف یک عضو از کار افتاده و بیمار مرد ارزیابی می‌شود. آیا این است معنا و مفهوم «ایجاد زمینه‌های مساعد برای رشد شخصیت زن و احیای حقوق مادی و معنوی او»؟

یا به موجب ماده ۲۰۹ قانون مجازات اسلامی: «هرگاه مرد مسلمانی عمداً زن مسلمانی را بکشد محکوم به قصاص است ولیکن باید ولی زن، قبل از قصاص قاتل نصف دیه مرد را به او بپردازد».

ماده ۲۱۳ همان قانون مقرر داشته است: «دو هر مورد که باید مقداری از دیه را به قاتل بدهند و

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در اصل بیستم بر تساوی حقوق زن و مرد تأکید می‌کند. در اصل بیست و یکم، دولت موظف گردیده است که موجودات نایل به تساوی حقوق را فراهم آورد».

اصل مذکور مقرر می‌دارد: «دولت موظف است حقوق زن را در تمام جهات با رعایت موازین اسلامی تضمین نماید و امور زیر را انجام دهد:

۱ - ایجاد زمینه‌های مساعد برای رشد شخصیت زن و احیای حقوق مادی و معنوی او.

۲ - حمایت مادران، بویژه در دوران بارداری و حضانت فرزند، و حمایت از کودکان بی سرپرست.

۳ - ایجاد دادگاه صالح برای حفظ کيان و بقای خانواده».

۴ - ایجاد بیمه خاص بیوگان و زنان سالخورده و بی سرپرست.

۵ - اعطای قیمومت فرزندان به مادران شایسته در جهت غبطه آنها در صورت نبودن «ولی شرعی».

با وجود چنین دستورات مؤکندی، متأسفانه در قوانین داخلی در بیشتر زمینه‌ها، با نابرابری حقوق زن و مرد، مواجه هستیم. به عنوان مثال قیمت جان یک زن برابر قسمتی از عضو یک مرد ارزیابی می‌شود.

ندارد؛ مثلاً به موجب بند الف ماده ۲۳۷ قانون مجازات اسلامی، قتل عمد فقط با شهادت دو مرد عادل به اثبات می‌رسد و یا طبق ماده ۱۱۹ همان قانون، در مورد لوأط، شهادت زنان پذیرفته نیست و از همه جالب‌تر آن که در خصوص اثبات جرم مساحقه، یعنی جرمی که فقط به وسیله زنان قابل ارتکاب است، شهادت زن برای اثبات آن پذیرفته نیست.

در پایه‌ای از موارد قانون، شهادت زن را برای اثبات جرم فقط به شرطی می‌پذیرد که مرد یا مردانی نیز حاضر به ادای شهادت شوند. ماده ۷۴ قانون مجازات اسلامی مقرر می‌دارد: «زنا چه موجب حد جلد باشد و چه موجب حد رجم، با شهادت چهار مرد عادل یا سه مرد عادل و دو زن عادل ثابت می‌شود». مطلب مهم آن است که اگر حتی پنجاه زن عادل که ناظر وقوع جرمی هستند، حسب وظیفه وجدانی خود و با توجه به دستور صریح «ولا تکتوما الشهاده» در دادگاه حاضر شده شهادت دهند، نه تنها به حرف آنان توجه نمی‌شود، بلکه هریک از آنان به هشتاد ضربه شلاق نیز محکوم خواهند شد؛ زیرا ماده ۷۶ قانون مذکور مقرر می‌دارد: «شهادت زنان به تنهایی یا به انضمام شهادت یک مرد عادل، زنا را ثابت نمی‌کند، بلکه در مورد شهید مذکور حد قذف طبق احکام قذف جاری خواهد شد». و می‌دانیم که حد قذف، هشتاد ضربه شلاق است.

در بند دوم از اصل ۲۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بر «حمایت از مادران، بالخصوص در دوران بارداری و حضانت فرزندان...» تأکید شده است. متأسفانه در این مورد نیز حمایتی از مادران در قوانین داخلی دیده نمی‌شود. ماده ۱۱۶۹ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «برای نگاهداری طفل، مادر تا دو سال از تاریخ ولادت او اولویت خواهد داشت. پس از انقضای این مدت حضانت با پدر است، مگر نسبت به اطفال اناث که تا سال هفتم حضانت آنها با مادر خواهد بود». طبق ماده مذکور در صورت طلاق و جدایی والدین، اگر مادر صالحه برای حضانت فرزندش هم باشد و حتی علی‌رغم میل و مصلحت کودک و نیاز او به دامن پرمهر و عطوفت مادر، دادگاه مکلف است حکم به جدایی مادر و فرزند داده حضانت را به پدر واگذار کند.

حق اندک مادر برای حضانت و نگهداری فرزند، در صورت ازدواج مجدد مادر از بین می‌رود. ماده ۱۱۷۰ قانون مدنی مقرر داشته است: «اگر مادر در مدتی که حضانت طفل با او است مبتلا به جنون شود و یا به دیگری شوهر کند حق حضانت با پدر خواهد بود». در ماده مذکور، ازدواج مجدد مادر در ردیف «جنون» بوده و باعث سلب حق حضانت است. فراموش نکنیم که حق حضانت، یکی از انواع حقوق اجتماعی است و سلب حقوق اجتماعی یکی

از اقسام مجازات‌های قانونی است و با این ترتیب آیا قانون مدنی زن را به‌خاطر ازدواج شرعی و قانونی مجازات نمی‌کند؟

نکته دیگری که تذکرش ضروری است، اختیار بی‌حد و حصر پدر در امر ازدواج فرزندان است. ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «نکاح قبل از بلوغ ممنوع است». تبصره ۱ ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی مقرر داشته است: «سن بلوغ در پسر پانزده سال تمام قمری و در دختر نه سال تمام قمری است». بنابراین پسری که پانزده سال تمام و دختری که نه سال تمام قمری دارد، قانوناً می‌توانند ازدواج کنند؛ هرچند که در عمل از این اجازه قانونی بسیار کم استفاده می‌شود، زیرا وضعیت اجتماع و زمان به کیفیتی است که اقتضای می‌کند پسران پانزده ساله و دختران نه ساله، پشت میزهای مدرسه، به تحصیل ادامه دهند، تا آن که خانواده‌ای را اداره نمایند، ولی با این حال اگر کسی مایل به استفاده از این مجوز قانونی باشد، نمی‌توان او را منع کرد و قانوناً مانعی در راه ازدواج وی به وجود آورد.

باید توجه داشت که ازدواج قبل از سن بلوغ هم جایز است. تبصره ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «عقد نکاح قبل از بلوغ با اجازه ولی صحیح است به شرط رعایت مصلحت مولی علیه». با این ترتیب، حتی می‌توان دختران نوزادی را طبق صوابدید ولی‌اش (پدر و جد پدری) به عقد ازدواج مردی درآورد.

نکته قابل توجه آن است که تشخیص مصلحت «مولی علیه» صرفاً بر عهده پدر یا جد پدری است و مقامات قضائی حق اظهارنظر در این خصوص را ندارند. چنانچه پدر یا جد پدری، در تشخیص این مصلحت، دچار خطا و لغزش شوند، کیفری نخواهند داشت و عقد ازدواج هم به قوت قانونی خود باقی خواهد ماند؛ مضافاً به این که اساساً نظر و اراده مادر مطرح نیست و او باید در ردیف بیگانگان ناظر چنین ازدواج هولناکی باشد.

«ایجاد دادگاه صالح برای حفظ کیان و بقای خانواده» نیز جزء تعهدات و وظایف دولت جمهوری اسلامی ایران است. در این مورد «دادگاه مدنی خاص» برای حل و فصل دعای خانوادگی تأسیس شده است؛ اما ایجاد چنین دادگاه‌هایی با وجود ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی که مقرر داشته است: «مرد می‌تواند هر وقت که بخواهد زن خود را طلاق دهد»، چگونه می‌تواند به حفظ کیان و بقای خانواده کمک کند؟ نقش دادگاه مدنی خاص، در مورد اختیار یک جانبه مرد برای طلاق، فقط منحصر به تعیین داوران و سعی در سازش بین زوجین است، و اگر مردی در انجام طلاق مصر باشد، دادگاه ناگزیر باید حکم طلاق را صادر کند. بعد از اجراء صیغه طلاق، چنانچه زن با طلاق موافق نبوده و ضمناً طلاق به

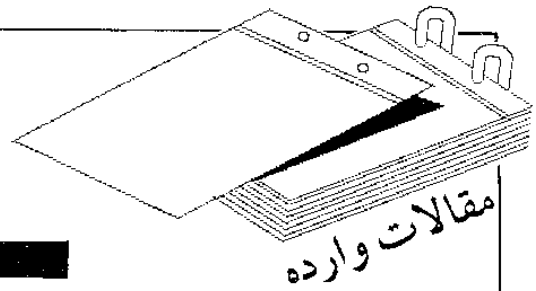
علت تقصیر زن صورت نگرفته باشد؛ زن حق دارد با تقدیم دادخواست، اجرت‌المثل خدمت‌هایی را که در منزل شوهر انجام داده و قصد تبرع هم نداشته است، مطالبه کند. فرضاً اگر بعد از ده سال زندگی مشترک، شوهر بدون آن که زنش تقصیری داشته باشد با اجازه حاصل از ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی همسرش را طلاق دهد، زن بعد از طلاق می‌تواند اجرت‌المثل آشپزی و بچه‌داری و خانه‌داری که در منزل شوهر انجام داده است، مطالبه کند و از این بابت به‌وی دستمزدی نیز پرداخت خواهد شد.

آنچه گفته شد موارد بسیار اندک و مختصری است از نابرابری‌های قانونی و اساس جنسیت، و گرچه موارد بی‌شماری وجود دارد که در حوصله این مقاله نمی‌گنجد. اما زه‌حل چیست؟ بدیهی است قوانین باید اصلاح شوند و در راه اصلاح قوانین مشکلات عدیده‌ای وجود دارد که مهم‌ترین آنها

یاورهای سنتی جامعه است؛ با این توضیح که به‌زعم عدلهای چون قوانین ما جنبه مذهبی دارند لذا لاابتنی می‌باشند و نمی‌توان تحت هیچ شرایطی آن را اصلاح کرد. حال آن که در بررسی و پژوهشی که توسط متخصصین و علمای اعلام صورت می‌گیرد ممکن است ثابت شود که در پاره‌ای از موارد، می‌توان قوانین بهتری هم داشت. به عنوان مثال، قانون مدنی در ماده ۹۴۷ مقرر می‌دارد: «زوجه از قیمت ابنیه و اشجار ارث می‌برد و نه از عین آنها و طریقه تقویم آن است که ابنیه و اشجار با فرض استحقاق بقاء در زمین بدون اجرت تقویم می‌گردد. در بین علمای شیعه، تعداد کثیری معتقدند که زن از کل ماترک ارث می‌برد و قانون مدنی می‌توانست از آزادی این قضیه‌ها استفاده کند.

بنابراین مشاهده می‌شود که اصلاح ماده ۹۴۷ قانون مدنی نه تنها با احکام مذهب اسلام مغایرتی ندارد، بلکه به شریعت هم نزدیک‌تر است.

در برخی از مسائل دیگر که چنین وضعیتی ندارند، شاید مجمع تشخیص مصلحت نظام بتواند راه‌حل خوبی باشد، چه وجود چنین تبعیضات قانونی و نابرابری‌هایی در شرایط اقتصادی و اجتماعی فعلی، باعث دل‌سردی زنان جامعه از یک رو و سوء استفاده دشمنان داخلی و خارجی از سوی دیگر می‌گردد. چنانچه می‌بینیم، همواره در مجامع بین‌المللی حکومت جمهوری اسلامی ایران یا نقض حقوق زن متهم می‌شود و حال آن که اساساً نباید مسأله از این دیدگاه مطرح شود. به نظر من، حکومت ایران هرگز سر ناسازگاری با زنان ایرانی را ندارد، زیرا به خوبی واقف است که نمی‌تواند نیمه از افراد جامعه را نادیده انگاشت. مسأله درک صحیح از احکام مذهبی و انطباق آن با مقتضای زمان است. خوشبختانه راه اجتهاد باز است و حل این گونه معضلات بر عهده فقها می‌باشد.



## مقالات وارده

مقدمه

چنانکه می‌دانیم، بعد از شکست حکومت دکتر محمد مصدق در سال ۱۳۳۲ نسسی، ده سال طول کشید تا رژیم شاه عملاً از سال ۱۳۴۲ به کسک آمریکا، پراکندگی افکار سیاسی را مرتفع سازد و مدعیان سیاسی را از صحنه سیاست دور کرده و قدرت نیروهای با نفوذی چون، جبهه ملی، ملاکین بزرگ، سران عشایر و روحانیون و بخصوص، گروه‌های زیر زمینی چپ را به‌طور نسبی خنثی کند. شاه با روی کار آوردن گروهی از جوانان دست چپین شده مورد اعتماد به‌نام «گروه ترفیخواه» و ایجاد حزبی تحت عنوان «ایران نوین»، آن قیافه‌های ناشناخته ولی وابسته به خود را در صحنه سیاست کشور جایگزین نخبگان سرد و گرم چشیده ساخت. او با اعلام اصلاحات ارضی و تقویت ارتش و مسلط ساختن سازمان امنیت (ساواک) بر زندگی جامعه، خود را در کشور بی‌همتا و در منطقه به عنوان رهبری بلامنازع مطرح کرد.

رژیم محمد رضا شاه، چنانکه اشاره شد، با اتکاء علنی به ابر قدرت غرب (آمریکا) زمینه بیشتری برای تحکیم پایه‌های حکومت خود به‌وجود آورد. ولی چنانچه دیدیم این دوران طلایی، بیش از پانزده سال دوام نیاورد و با یک حرکت و انقلاب مردمی فروپاشید.

تاجایی که بررسیهای زمان حال نشان می‌دهد، این فروپاشی، باب مباحث گسترده‌ای را در خارج و داخل به‌وجود آورده‌است که اکثر آنان به گونه‌ای مستقیم و غیر مستقیم این سؤال را مطرح می‌سازند که چگونه بود و یا چگونه شد رژیمی که خود را در آستانه تمدن بزرگ می‌پنداشت، از بزرگترین درآمد نفتی خاورمیانه پس از عربستان سعودی برخوردار بود، ارتش مجهز پنجم جهان را در اختیار داشت، به‌وسیله گسترده‌ترین سیستم امنیتی تأمین می‌شد و حمایت و پشتیبانی علنی بزرگترین ابر قدرت را بدست می‌کشید، یکباره آنچنان از هم پاشید؟

اینجانب سالیانی از عمر خود را شاهد و ناظر بر غالب مسائل نظامی - سیاسی و اجتماعی دوران حکومت محمد رضا شاه پهلوی بوده‌ام و در بحرانیهای آخرین ماههای رژیم با شخصیتها و جناحهای انقلابی هسوتی و مزافوده داشته‌ام. بویژه، در نخستین روزهای حساس انقلاب مسئولیت حیاتی بازسازی ارتش منحل شده را به عهده گرفتم و به مرور نسبت به صعود و سقوط رژیم محمدرضاشاه یادداشت‌هایی را فراهم نموده‌ام که بخشی از آنان را زیر عنوان:

دست آوردهای منفی رژیم، در امور سیاسی - نظامی و اقتصادی به‌دینوسیله در معرض افکار عمومی ملت عزیز ایران به ویژه جوانان مشتاقی قرار می‌دهم؛ باشد که عبرتی باشد.

**دست آوردهای منفی سیاسی رژیم محمدرضاهلوی**  
۱ - بررسی واقع‌نگرانه تاریخ معاصر ایران نه تنها

# ریشه‌یابی علل سقوط رژیم محمدرضا شاه

سولسکر (بازنشسته) ناصر فرزند

برای زمامداران بلکه برای هر ایرانی که دل در گرو محبت این آب و خاک و مردم آن دارد، از اهم واجبات است. اصولاً سراسر تاریخ ایران مملو است از سقوط و صعود حکومت؛ که همراه آن می‌توان نمونه‌های مفید و غیر مفید رفتارهای انسانی را دریافت. در طول تاریخ به کرات دیده و شنیده شده است که فساد و ستم و فقدان عدالت و دور افتادن حکومتها از خواسته‌ها و نیازمندیهای طبقات مختلف اجتماعی، موجبات طغیان و فرو ریختن کساک استبداد و فرعونیت را فراهم ساخته؛ که خود می‌تواند برای متفکرین امور اجتماعی الگوهای زنده‌ای در بررسی و پیش‌نگری تاریخ حال و آینده باشد.

از جمله، در مورد انقلاب اخیر ایران، که اکثر نظارت عینی بر آن داشته‌ام، باید سؤال شود که: چه شد که انبوه گسترده مردم، که شاید اکثر آنان غیر سیاسی و بی‌تفاوت نسبت به مسائل اجتماعی بودند، یکباره در مقابل بهت حکومت، که ظاهری مقتدر و از پشتیبانی عظیم جهانی برخوردار بود، به هیجان آمده و طومار آن را درهم پیچیدند؟

یک بررسی ساده نشان می‌دهد که زمینه‌های این شورش با نحوه خاموش کردن نهضت ملی دکتر مصدق در ۱۳۳۲ و سپس طرز خشونت بار قلع و قمع مخالفین سیاسی رژیم، و نیز با شیوه زندان و تبعید و سوء رفتار با روحانیون در سال ۱۳۴۲ و بعد از آن، تسلط عناصر ناباب در پستهای حساس کشور و رواج فساد و سوء استفاده‌های مالی در سازمانهای مملکتی و خشونت و سلب آزادیها توسط ساواک و قدرت طلبی وابستگان دربار و زیر پا گذاشتن قوانین اساسی و اصول دادگستری، هسته‌های مبارزات و مقاومت‌های زیرزمینی و علنی بر علیه رژیم را در خارج و داخل ایران فراهم ساخت. بدان‌سان، ملیون و مذهبیون، گروههای چپ‌گرا و جوانان و روشنفکران دانشگاهی و اداری، با ایجاد هسته‌های مقاومت و آموزشهای براندازی و جنگهای خیابانی و حتی تروریستی، خود را آماده سرنگونی رژیم کردند، و با برنامه‌ریزی دقیق گروههای خارج، سراسر ایران را با نیروی صامت ولی پرتوان خود پوشانیدند. در این میان، واسطه‌های متعدد و مختلفی، ارتباط گروههای مخالف

داخل و خارج را برقرار می‌ساختند. در مساجد بدون تظاهر به مخالفت با دولت، سخن می‌گفتند. در دانشگاهها جوانان به تظاهر می‌پرداختند. دولت با تمام قدرت ظاهری و ساواک خود پیوسته خود را کمالاً مسلط بر اوضاع معرفی می‌نمود و حوادث پیش آمده مانند جریان سیاهکل، ترور آمریکائیان و تهدید زمامداران کلیدی و بمب گذاری در نقاط مختلف و جنبشهای دانشجویی خارج و داخل را کوچک و ناچیز جلوه داده و کلیه مبارزان پنهانی و علنی مسلح شده را تنها چند عنصر خائن و گروه نفوذی بیگانه معرفی می‌نمود!

تا اینکه شورش و اعتراض توده‌های وسیعی از مردم، که سالها عدم رضایتشان را به صورت بغضی درهم کوفته، مخفی کرده بودند، با راه‌پیماییهای میلیونی به دنیای شگفت‌زده آن روز اعلام گشت. در مقابل دستپاچگی و ندانم کاری حکومت، که کاری جز جابجا کردن و پس و پیش نمودن چند مهره شاخته شده سیاسی - نظامی نمی‌توانست انجام دهد، مردم چون سیلی خروشان هرکس و هرچیز را که در مقابلشان قرار می‌گرفت نابود می‌ساختند. فریادهای خشم آلودشان با صفیر گلوله‌ها درهم می‌آمیخت و پایگاههای پناهنده استوار حکومت را یکی پس از دیگری فرو می‌ریخت و با هر حادثه‌ای سرعت حادثه بعدی فزونی می‌یافت و در ابعاد افقی و عمودی جامعه چون طوفانی سهمگین گسترش می‌یافت. شاهپور بختیار و ژنرال آمریکائی (هایزر) که به نظر می‌رسید جهت خنثی کردن انفجار به صحنه آمده بودند نیز در لحظات پرشور اوج هیجان عمومی، چون برفی در آفتاب نموز، بخار شده و پراکنده گردیدند و این سؤال را به جا گذاردند که انگیزه حاد آن طغیان چه بود؟ و از آن مهتر، علت آن همه ضعف و زبونی دولت از کجا ناشی می‌شد؟

۲- اصولاً اگر تحولات تاریخی و بحرانیهای ۷۵ ساله اخیر ایران را بررسی کنیم به یک نتیجه حیرت انگیز می‌رسیم که ایرانی هر بار که با ایشار جان و مال بر علیه بیداد و استبداد و فساد برخاسته است و عوامل آن را برکنار ساخته، طولی نکشیده که بیداد و فساد و استبداد دیگری جای آن را پر کرده است؟!

انقلاب مشروطیت ایران با تمام اتهاماتی که به آن می‌زنند - که نان آن را سفارت انگلستان بخت و ... - حرکتی مردمی و فراگیر و برضد سکون و عقب ماندگی و بیداد و فساد قاجار بود که پس از اعلام آن، کشور در حدود ۱۵ سال دچار هرج و مرج گردید؛ تا اینکه رضاشاه، مسلط بر کشور شد.

رضاشاه در آغاز روی کار آمدن توانست با ظاهر فریبی خود حمایت بخشی از نیروهای روشنفکر و مذهبی را به خود جلب کند. از سویی، با طرح موضوع جمهوریت گروهی از روشنفکران آن دوران را به سمت خود جذب کرد و از سوی دیگر، با شرکت در مجالس و دسته‌جات مذهبی، در بخشی از محافل مذهبی، خود را هوادار و حامی مذهب جلوه داد.

در ادامه روی کار آمدن، رضاشاه براساس الگوهای حکومتی متداول آن دوران و حمایت نیروهای خارجی، امنیت راهها و شهرها را در کشور مستقر کرد و به تقلید از شیوه‌های اروپائیان نظم اداری و مالی را بر دستگاہ حکومت جاری ساخت و توانست حرکتهایی در زمینه رونق اقتصادی انجام دهد. به موازات این اقدامات،

رضاشاه سیاست سرکوب و از میان بردن کلیه مخالفین خود از روشنفکر و روحانی گرفته تا نظامی و کمونیست، را دنبال نمود.

در پایان ناگهان همه چیز گسسته شد و دوباره ناامنی و بی‌نظمی سراسر کشور را فراگرفت. باز در حدود ۱۵ سال دیگر کشور دوره هرج و مرج و ندامت‌کاری را گذراند تا محمدرضاشاه باصطلاح کار آمدند. او هم کوشید که امنیت و نظم را مستقر کند و اقتصاد کشور را از مرحله رکود بیرون آورد و پیشرفتی نصیب ایران سازد و چنانچه دیدیم، سرانجام جز حرمان و نارضایی و طوفان بهره‌ای عاید نساخت.

بدینسان، به نظر می‌رسد که مسیر تاریخ معاصر ایران تکراری باشد بدین معنی که ایران بایستی در دایره‌ای از ناامنی و بی‌نظمی و بیداد و فساد گرفتار آید و به رهبری بشارت دهنده دل بندد و پس از زمان کوتاهی دل او بتابد و در صدد سقوط او برآید. شاید اگر همین رمز را با دیدی تحلیل‌گرانه بگشاییم، راهی به حقیقت بریم؛ که بتوان تاریخ را در جهتی قرار داد که بگونه‌ای مستمر حرکت کرده و دیگر دچار سکون و سقوط نگردد.

متأسفانه، در بررسی صعود و سقوط حاکمیت‌های معاصر ایران چند وجه مشترک به چشم می‌خورد که قابل توجه می‌باشد. از جمله:

در اوج هر بحران که حاکمیت قبلی از نفس می‌افتاد، همواره عتق‌گین و اندیشمندان و هوشمندان، روحیه و شجاعت قبول مسؤولیت تاریخی کشور را نداشته و در نتیجه یک عامی بی‌باک با کمک فرصت‌طلبان داخلی و پشتیبانی‌های سودجویان و استعمار خارجی به پای خواست، بدیهی است چنین فرد و گروهی، منفعت و مصلحت فردی و گروهی خود را قبل از مصلحت مردم و کشور قرار داد. و طبعاً نمی‌توانستند از حیثیت و احترام عمومی برخوردار باشند و بایستی تسلط خود را با زور و فشار و زُعب و وحشت بر همگان مستقر سازند و آثانی را که هوشمندی و دانش و بیش و گرایش‌های مردمی بیشتری از آن مجریان داشته و مورد احترام عامه بودند، سر به نیست کرده و از آن مهتر، چون امیدی به ادامه حکومت غاصبانه و بقاء خویش نداشتند برای روزگار فرار و برکناریشان تا می‌توانستند ثروت‌اندوزی نمایند. پلیدی، ناراستی و جهل عمومی را پایگاه استقرار خویش سازند، نظاهر، ریا، دروغ و تلق را ارزش نهند و با ایجاد بنیادهای روینانی و سطحی فرصت‌های تاریخی را ضایع سازند.

اینان گناهشان فقط آن نبود که بگوئیم با پشتیبانی خارجی روی کار آمده‌اند. بلکه گناه کبیر آنان این بود که در خطرترین لحظات تاریخ در مقام و سمتی می‌نشستند که به هیچ‌وجه شایستگی چنان مقامی را نداشتند. به همین سبب، پس از تسلط بر کشور، آزادگی و اندیشمندی و مردم‌گرایی را به بند می‌کنیدند، روح نقادی و سازندگی را به بهانه امنیت، با بی‌حرمی سرکوب می‌کردند، معنویت و ایرانیه و سنت در جامعه را تخطئه کرده و انتصابات کلیدی را نه از طریق شایستگی و استعداد بلکه از راه روابط و اشتراک منافع خصوصی مستقر می‌ساختند. نقش مردم و اکثریت را در سرنوشتشان می‌زدودند و اصالت‌های فرهنگی و مقتضایات صحیح سیاسی اقتصادی را در کشور ملحوظ نمی‌داشتند.

بدین ترتیب، در این گونه حکومتها همواره فرامینی از بالا

برای مردمی ناآگاه به صورتی واجب‌الاطاعه صادر می‌گردد و اکثراً در این فرامین چنان تضادهایی ایجاد می‌گردد که از همان ابتدا دشواریهای غیر قابل حلی را به همراه دارند. دشواریهایی ناشی از عدم وقوف کلی باصطلاح طراحان و مسؤولین از حقایق جهان و ویژه‌گیهای ایران و بخصوص، پیش‌افتادگی و پیچیدگیهای اقتصادی و سیاسی روز. طراحان و مسؤولین این حکومتها، منتخب شخص شاه بوده و بایستی تسلط او را بر خود فرض بدانند. شاهانی که برای بقاء و تسلط خود حتی همواره بین برگزیدگان کلیدی شخص خود نیز اختلاف و رقابت می‌اندازند تا بر ضد هم جاسوسی کرده و قدرت یکدیگر را خنثی کنند.

بدیهی است در چنین شرایط بخش عمده‌ای از تلاش و کوشش مسؤولین صرف رقابتها و حفاظت از موقعیت خود گردیده و طبعاً برای ادامه و بقاء خود هرگز کوششی مبتکرانه و اخلاق که موجب تعمیری اساسی گردد از خود بروز نمی‌دهند. موضع و موقع خود را صرفاً با اجرای کورکورانه اوامر حفظ کرده و آن را به خطر نمی‌اندازند و اکثراً در تلاش آنند که هرچه بیشتر به مقدار اندوخته مالی و پولی و تسهیلات دولت برای خود بیافزایند. برای تقویت موقعیت خویش نیز سایر دوستان و بستگان نزدیک را نیز در آن فعالیت‌های سود طلبانه شریک می‌سازند.

معمولاً این پیشوایان فساد را جایگزین روشهای صحیح می‌کنند. فساد که بایستی با احتیاط و فشار توأم بوده و مقدار معتناسبی از درآمد کشور را صرف تبلیغات نوع عوامانه کند؛ تا براساس آن، شرایط و توهمات مورد نظر آن حاکمیت در ذهن بی‌خبران بنشاند. این حاکمیتها به جای اینکه بکوشند برای نسلهای آینده بهروزی و ثباتی پایدار بی‌ریزی کنند، عموماً به مقاصد شخصی و یکسالاری خود می‌پردازند و درآمد ملی را برای نگهداری دستگاه دیوانی و لشکری خویش خرج می‌کنند. برای دوام حکومت خود با هرگونه شرّ و فساد نیز ممانعت می‌کنند. در نتیجه، نظامی را بر می‌نهد که خود مایه تحریک طبقات مختلف شده‌ که از شرکت واقعی در رده‌های حاکمیت معزول هستند. حاکمیتی که مبتنی بر روابط شخصی و آئین دوست‌یابی و نه بر اساس نظم و ضابطه و لیاقت و تحصیل و دوستی مستقر باشد.

بدین ترتیب، همه کسانی که برای خود پشتوانه‌ای از وجه مردمی دست و پا می‌کنند از صحنه برکنار می‌شوند و بدین سبب، همواره بنیاد سیاسی این حکومتها با سردی و بی‌تفاوتی و بی‌اعتنایی و مبارزه منفی مردم روبرو است. تکرار همین دست آوردهای منفی است که این‌گونه شاهان نمی‌توانند شرایط سالمی را برای حکومت خویش فراهم آورند و در سیر حوادث سنگر امیدی را برای خویش مستقر سازند. اینها هرگز نمی‌توانند نیروها را همساز و هم‌آهنگ نگهدارند و ناگزیر خود را به گروه خاصی می‌چسبانند؛ یا گروه خاصی، آنان را به خود اختصاص می‌دهند. از آن پس این زمامداران، به صورت دیکتاتوری مستبد و خودکامه مبدل می‌شوند و خشونت و فشار را نسبت به طبقات جدا مانده جریان می‌دهند. و این آغاز و پایانی است که در تاریخ ایران در مورد انقلابیون مشروطیت، ظهور و سقوط رضا شاه و سلطنت محمدرضا شاه دیده شد.

۳- نتیجه: با نگرش به تحلیل فوق، به نظر می‌رسد که

در تاریخ اخیر ایران پیوسته شخصیت‌هایی بارفرازا و عکس‌العمل‌های مشابه و تکراری در صحنه اجتماعی ایران ظهور کرده و در زمانهای مختلف سرنوشت تاریخی این کشور را با روشهای مشابه به تکرار کشانیده‌اند و هنگام برخورد با مشکلاتی که خود می‌آفرینند، همان راههای مشابه دیگران را برای گریز از سوء رفتار خود برمی‌گزینند و کشور و ملت را به بی‌سامانی می‌کشانند. اگر چنین است، این سؤال مطرح می‌شود که چرا این بازیگران بدون عبرت‌گیری از گذشتگان، اعمال و نتایج رفتارشان در تاریخ یکسان است؟ آیا می‌توان با شناخت و تغییر و تبدیل علتهای تکرار این اشتباهات، سوء رفتارها و مصائب و ناگواریهای تاریخی در این سرزمین جلوگیری به عمل آورد؟ شاید یکی از راههای بررسی علت معلولی تاریخ این باشد، که اگر این شخصیتها و قطعات صاحب فرد و تعقل متعارف بودند و از قدرت تجزیه و تحلیل علمی زمان خود برخوردار، و به اخلاق و فلسفه و بینش روز مسلط بودند و همچنین متصف به صفات معنوی و انسانی بوده و از آن مهتر، به سن باستانی و هویت ملی خود ارج می‌نهادند، آنگاه تاریخ کشور از شخصیت‌های شکست خورده و بدنام و زمامداران مغرور و شرور و هوساز و پیشوایان بیدارگر و طماع پاک می‌بود. بدین ترتیب، خواسته فطری ایرانیان آنگاه و پاک‌نژاد که همواره حامی فضیلت و راستی و آزادگی حکام خود می‌باشند برآورده می‌گردید؛ تا از دسردی و بی‌تفاوتی که در مقابل حکام فاسد و آلوده و ناپاک و مغرور به خود می‌گیرند، رهایی یابند.

این حقیقت را اکثریت مردم کشور در تاریخ معاصر ایران، در جنبش مردمی انقلاب مشروطیت و همچنین در هم‌آهنگی عظیم با جنبش ضد استعماری دکتر محمد مصدق و هم‌آیی قاطع مردم در مقابل ناگواریهای رژیم پهلوی، به صفحات تاریخ کشور عرضه داشته‌اند. آنها با گرایشهای گسترده خود در هر یک از این مقاطع حساس تاریخ، سلیقه سیاسی و اجتماعی خود را به منصف ظهور گذارده‌اند. بدین‌سان، به دفعات دیده‌ایم که اگر پیشوایان و زمامداران جامعه مردمانی شجاع و متنی و مردمی باشند، ایرانی در راه آنان ایثار جان و مال می‌کنند و اگر نادرست و نامردمی از آب درآمدند، ابتدا بنا بر فطرت خود گوشه‌گیر یا بی‌تفاوت و باصطلاح نظاهر به تبعیت و (تقیه) کرده و در خلوت به انتقاد و استهزاء پرداخته و آماده مقابله می‌گردند.

در مدینه فاضله ایرانی، قائمه جامعه بر روی مسؤولیت انسان برتر و با فضیلت و خدمتگزارتر و دستگیرتر و با تقواتر بنا شده است. در این مدینه، وراثت و ثروت و قربت و قدرت و مقام، ملاک تشخیص نمی‌باشد بلکه شاخصه‌های انسانی و عرفانی و ملی و ایرانی مورد عنایت عام میباشد و جاذبه قدرت در چنین جامعه‌ای براساس همدردی و پیوستگی و دوستی استوار است. علیهذا، در چنین جامعه‌ای، زمامدار باید رفتاری پدر گونه داشته باشد و هنگام قدر، به مصالح ملت، به مانند فرزندان خود، به همدردی و ایثار توجه کند. با چنین توقع، ایرانی همواره در انتظار ظهور رهبری عادل و پرهیزکار و مردمی و پیشوایی کارداران و با احسان بوده‌است و اگر چنین بیند، خود را ابقار می‌کند و چون خلاف آن شود از او رومی‌گرداند و به انتظار تغییر می‌نشیند.